

والدینش از فرزند خود راضی بودند، و جریان زندگی در هماهنگی و آرامش خود جاری بود.

مکالمه‌های را که در کودکی با کاهن داشت کم‌کم تبدیل به خاطره‌ای دور شد.

«ایلیا» گمان نمی‌کرد که خدایِ قادرِ متعال برای معتبرداشتنِ قوانینش محتاج به مجامله با مردم باشد. آن‌چه که در دوران کودکیش بر او گذشته بود، چیزی به جز «توهم» یک کودک صحرا نبود. در «جلعاد»، سرزمین اصلی‌اش کسانی یافت می‌شدند که ساکنان «جلعاد»، آنها را دیوانه می‌انگاشتند.

آن‌ها عاجز از دریافت پیام الهی، لِه‌وگویی و گفتارِ جنون‌آمیز را از ندای خداوند تمیز نداده، در معابر فریاد می‌کشیدند و خبر از سرانجام دنیا - آخر دنیا - می‌دادند، در حالی که خود از صدقه دیگران زندگی می‌کردند. مآلاً، هیچ کاهنی آنها را جزء «شوریدگانِ صدایِ خدا» نمی‌شناخت.

«ایلیا» در ایهام اندیشید:

کاهن‌ها، خود نیز هیچ‌گاه به گفته‌هایشان اطمینان ندارند.

«شوریدگان خدا» در سرزمینی یافت می‌شدند که برادر با برادر در نزاع بود، و حکومتش ناپایدار، که نمی‌دانست سرانجام به کجا خواهد رفت. و ... هیچ اختلافی بین انبیاء و دیوانگان وجود نداشت.

\*

«ایلیا» زمانی که خبر ازدواج پادشاهش با ایزابل، شاهزاده‌ای از سرزمین «صور Tyr» را شنید، برای آن اهمیتی قایل نشد. دیگر پادشاهان اسرائیل نیز چنین کرده بودند، و از این پیوستگی به صلح و آرامشی پایدار در منطقه رسیده و داد و ستد بالبنان نیز رونق گرفته بود. برای «ایلیا» مهم نبود که ساکنان سرزمین همسایه، خدایان موهوم را بپرستند و آئینی غیرمتعارف و عجیب همانند پرستش حیوانات یا ستایش کوه‌ها، داشته باشند، آنها در تجارت، مردمانی درستکار بودند و این اصل بود و اهمیت داشت. بنابراین «ایلیا» به خرید چوب «سدر» ادامه داده و فرآورده‌های کارگاه نجاری خود را به آنها می‌فروخت. حتی اگر آنها خود را کمی مغرور نشان می‌دادند، هیچ‌گاه، هیچ‌یک از بازرگانان لبنان، در جهت سوء استفاده از اوضاع

بهم‌ریخته اسرائیل برنیامد، آنها، مال‌التجاره را به بهائی عادلانه می‌خریدند، و هیچ تفسیری نه بر جنگ‌های مستمر داخلی داشتند نه تعبیری بر مسایل سیاسی‌ای که اسرائیل مداوماً با آنها برخورد می‌کرد.

\*

ایزابیل بعد از جلوس بر اریکه‌ی اقتدار از «آخاب» خواست تا آئین خدایان لبنان را جایگزین پرستش یهوه کند. این نیز موردی بود که در گذشته اعمال شده بود. «ایلیا» ناراضی از صدور چنین فرمانی از سوی «آخاب» به پرستش خدای اسرائیل ادامه داد و از قوانین موساطاعت نموده و اندیشید:

«این ماجرا هم دوام چندانی نخواهد داشت، ایزابل توانست «آخاب» را مفتون خود سازد ولی در تشخیص نظر مردم ناموفق خواهد شد.»

اما، ایزابل زنی همانند دیگر زنان نبود. او از سوی «بعل» رسالت داشت. پا به دنیا گذاشته بود تا مذهب مردم و ملل را تغییر دهد، با صبر و شکیبایی به کسانی که به اعتقادات خود - خدای خود - پشت کرده و روی به آئین تازه داشتند پاداش می‌داد.

«أَخَاب» دستور داد تا در سامری<sup>۲۰</sup> معبدی با محراب و جایگاه قربانی و نذورات در درون آن برای «بعل» بنا کنند، زیارت‌ها آغاز شد، آئین و مراسم پرستش خدایان لبنان به هر سوی سرزمین کشانده شد. «ایلیا» همیشه فکرمی کرد:

«این جریان هم گذراست، شاید برای نسلی ادامه یابد؛ ولی ... پس از آن ... این نیز خواهد گذشت.»